

بنام خداوند جان و خرد

گور خونین شهیدان به تو آواز دهد
آتشی را که فروزان شده خاموش مکن



هفته گذشته پولیس هالیند نام (4775) زندانی را که در جریان سالهای (1357 - 1358) از طرف دستگاه استخباراتی اکسآ به قتل رسیده بودند، منتشر نمود، که در روزنامه هشت صبح نیز متن فارسی آن به نشر رسیده است. در آن فهرست، نامهای عده ای از دوستان و خویشاوندانم که در آن سالهای ترور و وحشت به شهادت رسیده بودند نیز دیده می شوند. زنده یاد بایقرا بدخشی، فرزند ارشد روان شاد محمد طاهر بدخشی یکی از آن عزیزانی است که در وقت زندانی شدنش دانشجوی صنف اول پلی تخنیک کابل بود و در فهرست شهدا نامش در برابر شماره (2391) دیده می شود.

شهید بایقرا بدخشی

در سوگان عزیز

بایقرا عزیز، امروز دلم در سوگ تو و در سوگ هزاران هزار هم میهن عزیزم، اشک می ریزد، درین ایستگاه تاریخ؛ که گویی پیکرهای تجددخواهان و روشنفکران را یخ زده باشد، ارواح خبیثه دارد چرخهای تاریخرا به عقب می راند و بر آسمان لاجوردین بام جهان چهره زشت و سیاه خویش را گسترده است؛ نبود تو و نبود دیگر فرزندان آزاده ای این مرز و بوم، بیش از هر زمانبیرایم محسوس بوده وسخت رنجم می دهد.



از چپ به راست: بایقرا بدخشی - غلام قادر - ضیا باری، تابستان 1356 بهارستان

خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی ات که خوبترین یادداشت های کتاب زندگیم اند، هرگز فراموشم نخواهند شد - خاطراتی که بهترین واژه های اشعار دفتر زندگیم را از آنها وام گرفته ام و در دفتر خاطراتم با خطوط زرین و طلائی ثبت اند.

بایقرا عزیز!

در جمع دوستان و خویشاوندانم، در جمع عزیزترینی عزیزانم، عزیزترین تو بودی و عزیز دلم همیشه باقی خواهی ماند.

ای لعل بدخش!

دلم امروز بخاطرت تاریک تاریک ابر گرفته است
و بیادت دلگیرم،

امروز بیاد توو بیاد حکیم عزیز می گریم

بیاد آن استاد

بیاد آن دوست

بیاد آن دانش آموز

بیاد آن معلم مکتب

بیاد هزاران هزار شهید پلیگون ها، می گریم

بیاد قربان علی بیکفن

بیاد پور آهنگر

بیاد آن دهقانی از "اسکان"

بیاد آن خیاطی از بامیان

بیاد رزم اوران قریه "شینگان" می گریم

بیاد شهیدان تپه هاو بیشه های کشورم

بیاد شهیدان رود های میهنم

بیاد شهیدان وادی های هیرمند و کوکچه

بیاد آن مادر داغدیده ایاز آقچه

بیاد هزاران عاشق ناکام می گریم

بیاد آن زارع لغمان

بیاد آن شهید پروان

بیاد آن عیار کوهستان

بیاد آن لاله بهارستان

بیاد آن جوان تخارستان

بیاد هزاران شهید خوش نام می گریم

بیاد آن شاعر گمنام

بیاد آن عسکر بینام

بیاد آن سقای جاده

بیاد آن ملای قریه

بیاد آن درویش "روضه"

بیاد آن دخت آزاده

بیاد "لعل" بدخشان می گریم

بایقرای عزیز! در کدامین گور نا پیدا پیدایت کنم، تا شمعی را که بیادت مشتعل نگهداشته ام بروی مزارت بگذارم و اشکهایم را با گل‌های سوری و لاله های روی قبرت پاک کنم، پولیس هالیند با نشر فهرست نامهای شهدا، زخمهای دیرینه دوستان داغدیده ات را تازه کرد؛ گویی این جنایات همین دیروز اتفاق افتاده باشد.

ای عزیز دلم، در همین لحظه ای که این یادنامه را بیاد تو و بیاد سایر گلگون کفان میهن عزیزم می نویسم، بغض گلوگیری در گلویم پیچید و اشکهایم از دشت چشمانم بهزمثلاًبهای زلال چشمه ساران بلندی های اطراف کوچک و زر افشان جاری شدن گرفتند و افکارم بی صبرانه همچو پرستوهای مهاجر در اقلیم غربت در جستجوی آسمان پر غبار میهن عزیزم، ترانه های بازگشت را سرودنی شدند.

دریغ،

که دشمن امان نداد،

یاران و عزیزان ما را از ما ربودند و رنگ رنگ سرزدند
از آن تاریخ تا به امروز تموز داغ جنایت بر آسمان بام جهان مستولی گشت
نه وزش بادی است و نه قطره بارانی
زندگی گویی کی ها از دنیا رخت بر بسته است
در آن کشتزاران دیگر باران نمی بارد
در آن کشتزاران دیگر باران نمی بارد....

ای یار عزیز!

دروود به روان پاک تو و درود به ارواح پاک همه شهدای گلگون کفن چهار دهه پسین میهن عزیزم افغانستان.
امیدوارم روزی فرا برسد که همه جنایتکاران و آدمکشان این چهار دهه اخیر از چپ گرفته تا راست در پیشگاه دادگاه حق جوابگو باشند.
این سوگنامه ام را با این سخن زیبا از علی شریعتی اختتام می بخشم:
«اگر یک خون پیام نداشته باشد، در تاریخ گنگ می ماند، و اگر یک خون پیام خویش به همه نسلا نگذارد، جلاد شهید را در حصار یک عصر و یک زمان محبوس کرده است»

نویسنده: ضیا باری بهاری